

بنام پاکْ‌آفریدگار

بآقای وزیرپور بِهدین

زردشت و محمد

ـ آن که زردشت را به پیغمبری پذیرفته ، چگونه محمد را نپذیرد؟!

ای مرد بِهدین : این سخنم را بخوان تا بدانی که خجسته زردشت نه آن فرموده که امروز بنام او می‌گویند. بدانی که هرمزدپرستی با مهرستایی و ناهیدپرستی ، ناسازگار است و همانا زردشت از این بت‌پرستیها بیزار می‌باشد. بدانی که دین زردشت همانست که اسلام و بهترین پیروان زردشت ، آن ایرانیانی بودند که در آغاز اسلام چون پی بآن دین پاک بردند بآسانی آن را پذیرفتند.

این خود گمراهی و نادانیست که مردمان هر گروهی پیغمبری را ازآنِ خود گرفته از پذیرفتن دیگران سر بازمی‌زنند و دل در خود پیغمبران بسته از آیینهای آنان و راهی که نموده‌اند غفلت می‌ورزند. اگر کسانی براستی در جستجوی رستگارینند برای آنان چه تفاوت که راهنمای راه زردشت یا محمد باشد!

ـ پیغمبران باری به دوش مردم نگزارده‌اند ، بار از دوش آنان برداشته‌اند.

در سی و اند قرن پیش که هنوز زردشت برنخاسته بود ، ایرانیان و دیگر مردمان ، راه بت‌پرستی می‌پیمودند و خدایان بسیاری را می‌پرستیدند.

این در نهاد[=ذات] آدمی است که چون چشم باز کرده بدین جهان می‌نگرد و آفتاب را می‌بینـد

که از یک سو برآمده ، در سوی دیگر فرومی‌رود ، ماه و ستارگان را می‌بینند که از دنبال او راه می‌پیمایند. آدمیان را می‌بینند که زاییده شده و پس از گزاردن زمانی می‌میرند ، درختان را می‌بینند که از زمین روییده ، میوه می‌دهند و پس از سالهایی خشک می‌گردند ـ از این جنبشها و صدها مانندهای آنها که به هر سوی پدیدار است ، یقین می‌کند که جهان را «گرداننده»ای هست و این جنبشها را «جنباننده»ای می‌باشد.

ـ خدا را پیغمبران به مردم ننموده‌اند ، خود آنان از باستان‌زمان شناخته‌اند.

چیزی که هست مردمان از باستان‌زمان چون کارها و جنبشهای گیتی را گوناگون یافته و برخی از آنها را ضد یکدیگر می‌دیدند از اینجا باشتباه افتاده برای جهان خدایان گوناگون بسیاری می‌پنداشتند[۱].

مثلاً سنبلهای جو و گندم را می‌دیدند که از زمین روییده و دانه بار می‌آورد و از آنسوی تگرگ را می‌دیدند که ناگهان از آسمان باریده آن سنبلها را درهم شکسته دانه‌های آنها را تباه می‌گرداند. باد را می‌دیدند که بدریا وزیده کشتیها را بسوی مقصود راه می‌راند و از آنسوی توفان را می‌دیدند که در دریا برخاسته آن کشتیها را درهم شکسته غرق می‌گرداند. آدمی را می‌دیدند که از مادر زاده روز بروز بزرگتر می‌گردد و ناگهان بیماری را می‌دیدند که او را دریافته از پا می‌اندازد.

این کارها چون ضد یکدیگر می‌نماید مردمان باستان آنها را از یک جایگاه ندانسته از اینجا خدایان فراوانی می‌انگاردند[۲] : می‌پنداشتند کشت و کار خدایی دارد که سنبلها را او می‌رویاند و تگرگ بدشمنی او برخاسته تگرگ فرستاده آن سنبلها را نابود می‌سازد. همچنین برای باد خدایی پنداشته برای توفان خدای دیگری می‌انگاشتند. مرگ را از یک خدایی دانسته زندگی از خدای دیگری می‌انگاشتند.

۱ـ پنداشتن (پنداریدن) = خیال کردن ؛ پندار = خیال ، خرافه. ـ و

۲ـ انگاشتن (انگاریدن) = فرض کردن ؛ انگار = فرض. ـ و

کوتاه‌سخن : برای هر کاری خدای جداگانه‌ای می‌پنداشتند و چون آن خدایان را بیشتر بلهوس و مردم‌آزار می‌شناختند ناگزیر بودند پیاپی برای دلجویی از آنان آسوده ننشسته دمادم به پرستش و نیایش برخیزند و گردن خود را پیش آنان کج سازند.

تیره‌های آری‌نژاد همه بت‌پرست بودند. چنانکه از یونانیان داستانهای بسیار شگفتی تا این زمان بازمانده. آنان گذشته از زیوس که او را پدر خدایان می‌دانستند و گذشته از زن او هیرا یک دسته خدایان دیگری باور می‌کردند. از جمله برای هر یک از جنگ و دریا و فلسفه و عشق ، خدای دیگری می‌انگاشتند. رومیان پس از ایشان یک رشته افسانه‌های دیگری درباره‌ی خدایان داشتند.

ایرانیان مهر و ناهید و خرداد و مرداد و خدایان دیگری را می‌پرستیدند و برای هر کدام پرستشگاهها در اینجا و آنجا داشتند.

ــ بنیاد بت‌پرستی نادانی است.

چنانکه می‌بینیم بنیاد بت‌پرستی بر نادانی است. زیرا امروز به یقین پیوسته که همه‌ی جنبشهایی که در این جهان پیداست اگر گوناگون و ناسازگار باهم می‌نماید همه‌ی آنها بسته[=مربوط] به یکدیگر و همگی از یک جایگاه می‌باشد. زاییده شدن آدمی و رُستن و بزرگ شدن او و سرانجامِ همه مرگ او .. همه‌ی آنها باهم مربوط است و همگی از یک جا برمی‌خیزد.

آن رویش سنبل از زمین و دانه بار آوردن آن و تگرگی که از آسمان می‌بارد و سنبل را شکسته دانه‌ها را از هم می‌پاشد ، هر دو از یک سرچشمه بیرون می‌آید.

آن بادی که کشتیها را راه می‌برد با آن توفانی که در دریا پدید آمده کشتیها را غرق می‌سازد ، هر دو از یک جایگاه بیشتر نیست.

این موضوع را امروز علوم روشن گردانیده که جای شکی بازنمانده. در زمانهای باستان نیز اگر کسانی با دیده‌ی باریک‌بینی در آن کارها می‌نگریستند آن را درمی‌یافتند. ولی بت‌پرستان آن را درنیافته و همانا نتیجه‌ی گمراهی و نادانی آنان بود که بر این جهان خدایان بیشمار می‌انگاردند.

ـ بت‌پرستی دشمن مردمی و گردنفرازی است.

وانگاه بت‌پرستان خدایانی که از پندار غلط خود درمی‌آوردند ، از چنان خدایانی که جز در پندار خود آنان نبود سخت ترسیده در برابر آنان گردن کج می‌ساختند و دمی از نیایش و بندگی بازنمی‌ایستادند بلکه کار نادانی و زبونی‌شان بجایی رسیده بود که پیاپی قربانی بآن خدایان ارمغان می‌ساختند. نه تنها گاو و گوسفند بلکه فرزندان خود را در برابر آن خدایان پنداری سر می‌بریدند.

پستی زبونی بدتر از آن چه باشد که آدمی با داشتن هوش و دانش از هر چیزی بترسد و پیاپی خدایانی از اندیشه و گمان خود بیافریند و در برابر آنها دختر دوشیزه‌ی جوان خویش را با دست خود سر ببرد یا فرزند دلبند خود را زنده به رود انداخته غرق گرداند؟!

بهترین خوی آدمی آزادگی و گردنفرازی اوست. ولی بت‌پرستی آدمیان را از این خوی ستوده بی‌بهره ساخته او را ناگزیر می‌ساخت که جلو هر سنگی و هر چوبی و برای هر یک چیزی گردن خود به نیایش کج سازد و رشته‌ی آزادگی را پاره گرداند.

ـ بدا کسی که از چوب و سنگ بترسد و گردن در برابر او کج گرداند.

بدان می‌ماند که پادشاهی یک دسته از زیردستان را درخور نوازش دانسته آنان را به میهمانی بخواند و از بهر آنان باغی را بیاراید. لیکن میهمانان چون به باغ برسند هر یکی از نوکران را شاه پنداشته در برابر هر کدام سر فروآورند و در پیش آنان بخاک افتاده پایهای ایشان را ببوسند. بجای گشت و گزار و خوشی در آن باغ بیخردانه از هر چیزی هراس کرده دل از ترس لرزان دارند و در برابر هر سنگی یا درختی به نیایش برخیزند. آیا چنین کسانی پستترین و بی‌ارجترین مردمان نخواهند بود؟!

بت‌پرستان نیز آفریدگار یگانه را نشناخته ـ آفریدگاری که مردمان را آفریده و این جهان از بهر ایشان آراسته و از آنان جز نیکی به یکدیگر و مهربانی باهم چیزی خواستار نیست ـ بجای چنین خداوندی ، خدایان خونخواری از پندار کج خود می‌ساختند و همیشه دل از بیم پر داشته فرزندان

خود را در برابر آنان سر می‌بریدند. در چنان زمان تاریک و در آن هنگـام گمراهـی و نـادانی مردمـان بوده که اَشو زردشت به پیغمبری برخاسته و می‌توان گفت که نخستین برانگیخته‌ی خدا بوده.

ـ جز اوهرمزدِ یگانه کسی یا چیزی را نباید پرستید. باید به نیکویی کوشید و از کسی یا چیزی باک نداشت.

زردشت چون بدشمنی بت‌پرستی برخاسته ، مردم را بشـناختن خـدای یگانـه می‌خوانـد. همانـا چنین می‌گفت : «مردم! سراسر این جهان یک دستگاه بیش نیست و آفریدگار یگانه‌ی آن اهـورامزدا[1] (اوهرمزد[2]) است. زمین و آسمان را او آفریده ، آدمیان و دیگر آفریده‌ها را او آفریده ، رشـته‌ی همـه‌ی کارها بدست اوست. مهر ، ناهید ، خرداد ، مرداد ؛ همه‌ی اینهـا پنـدار اسـت. دسـت از ایـن پنـدارها بردارید و جز اهورامزدا را نپرستید و نیایش ننمایید. اهورامزدا شما را آفریده ، هم این جهان را از بهـر شما آراسته. در آن ایمن و آسوده زیست کنید و جز به نیکی و مهربانی نکوشید. از کسی و از چیـزی نترسید و در برابر کسی یا چیزی گردن کج نکنید.»

همه‌ی پیغمبران بیش از هر چیزی با بت‌پرستی نبرد کرده‌اند. بویژه زردشت که چـون نخسـتین پیغمبر او بوده و در زمان او بت‌پرستی در سراسر جهان رواج داشته ، پیداست که چه کوشـشـهایی در این باره نموده. خود باید دانست که دشمنی سخت زردشت با مهر و ناهید و اینگونه چیزها بـوده کـه ایرانیان در دوره‌ی بت‌پرستی ، آنان را می‌پرستیده‌اند که پیش از هر کـاری بـه کنـدن ریشـه‌ی آنـان می‌کوشیده است.

ـ پیغمبران مردم را از بندگی خدایان خونخوار آزاد ساخته‌اند.

باید دانست که پیغمبـران آنچـه را کـه خـرد نپـذیرد نگفتـه و آنچـه کـه بسـود جهـان نباشـد نخواسته‌اند. درباره‌ی دین نیز این در نهاد هر آدمی است که آفریدگاری برای این جهان بـاور نمایـد.

۱ـ AhurãMazdã ـ و

۲ـ Ohrmazd ـ و

چیزی که هست آدمیان در شناختن آفریدگار بخطا افتاده خدایانی از پندار خود پدید می‌آورند ، پیغمبران برهایی آنان از این خطا می‌کوشند و همانا چنین می‌گویند :

اینجهان با همه‌ی بیکرانی یک دستگاه بیشتر نیست و از اینجا باید دانست که یک آفریدگار بیشتر ندارد. در شناختن آن آفریدگار باید خرد را راهنما ساخته همپای او پیش رفت و در هر کجا که خرد ایستاد هم بایستاد و گامی فراتر از آن نگزاشت.

مثلاً ما در بیابان عمارتی را از دور می‌بینیم و از بالای آن دودی را بلند می‌یابیم یقین خواهیم کرد که در آن عمارت آتشی روشن است. هم از فزونی و انبوهی دود یقین خواهیم کرد که آتش بزرگی روشن است. ولی آیا خواهیم دانست که هیزم آن آتش چیست؟ یا آنکه آیا کسی پهلوی آن آتش هست یا نه؟ بیگفتگوست که باین آگاهیها دسترسی نخواهیم داشت.

درباره‌ی این جهان نیز می‌توان دانست که آفریدگار توانایی آن را آفریده و آن آفریدگار حکیم است که در آن آفرینش حکمت بکار برده. بی‌نیاز است که از آفریدگان جز نیکی به یکدیگر خواستار نیست. نیز می‌توان دانست که آفریدگار جهان از آفریدگان پاک جداست و هیچ گونه پیوستگی و مانندگی بآنان ندارد وگرنه او نیز نیازمند به آفریدگاری می‌بود.

از دیدن جهان و دقت در کارهای آن همین اندازه آگاهی درباره‌ی آفریدگار بدست می‌آید و خرد در این زمینه تا این اندازه پیش می‌آید و در اینجا ایستاده گامی فراتر نمی‌گزارد. پیغمبران نیز همین اندازه را می‌گویند و مردم را بدانستن و باور کردن همین اندازه وامی‌دارند و سخت غدغن می‌نمایند که کسانی درباره‌ی خدا پیروی از پندار و گمان کرده چیزهایی را که نزد خرد روشن نیست باور نمایند.

پس پیغمبران دوش مردم را از بارهای سنگین سبک گردانیده و آنان را از صد گونه ترس و بیم آسوده گردانیده‌اند. بعبارت دیگر پیغمبران مردم را از بندگی خدایان مردم‌آزار و خونخوار آزاد ساخته‌اند و آنان را از سر فرود آوردن و گردن کج کردن در برابر هر سنگی و هر آهنی رها گردانیده‌اند.

چنانکه گفتیم مردمان در بت‌پرستی زبونترین و بدبخت‌ترین کسان بودند. خدایانی را که خودشان

از پندار خود پدید می‌آوردند که جز در پندار آنان در جای دیگر نشانی از آنها نبود از چنین خدایانی چندان می‌ترسیدند که زبونتر از بنده‌ی زرخرید بودند و در هر کاری بایستی اجازه از آنها بخواهند و پیاپی قربانی بآنها ارمغان سازند ـ بیچاره برزگر یک سال رنج برده غله می‌کاشت و چون هنگام درو می‌رسید و گندمی بدست می‌آمد بایستی سهمی از آن برای خدایان پنداری جدا سازد یا قربانی از گاو یا گوسفند برای آنها سر ببرد. پادشاهان در هر کاری از نیک و بد بایستی اجازه از خدایان بخواهند و چنانکه گفتیم چه‌بسا که جوانان و دختران را در برابر آن خدایان سر می‌بریدند.

پیغمبران مردم را از این زبونی درآورده بخدایی راه نموده‌اند که یکی بیشتر نیست و از مردم جز نیکی به یکدیگر خواستار نمی‌باشد.

اَشو زردشت هم ایرانیان را از پرستش یک رشته خدایان پنداری و دروغی از مهر و ناهید و مانندهای آنها که برای هر کدام کار جداگانه می‌پنداشتند بازداشته بآفریدگار یگانه‌ی جهان که او را «اهورامزدا» نام می‌داد دعوت می‌نموده و چون بنیاد دین او یگانه‌پرستی بوده و خود برای رهایی مردم از گزند و آزار بت‌پرستی می‌کوشیده از اینجا پیداست که تلاش بیشتر او در راه دشمنی با آن خدایان پنداری بوده است.

ـ از دین زردشت جز نام نشانی بازنمانده.

زمان زردشت بسیار دور است و ما تاریخ درستی از دین او در دست نداریم. آنچه می‌دانیم او پس از کوششهای فراوان فیروزی یافته و ایرانیان یا انبوه آنان را بشناختن هُرمَزد یگانه برانگیخته از بت‌پرستی و گزندهای آن آزاد ساخته است. پس از مرگ او نیز قرنها یگانه‌پرستی در ایران رواج داشته و بازار مهر و ناهید و خرداد و مرداد و شهریور کاسد بوده.

سپس نمی‌دانیم از چه راهی بار دیگر پای آن خدایان کهن پنداری بمیان آمده و این بدتر که این بار بدرون دین زردشت راه یافته‌اند. بدینسان که آنها را زیردست هرمز[د] نشانده نام امشاسپند[۱]

۱ـ Amwãspand ـ و

بآنها داده‌اند. ولی اگر در ستایشهایی که از آنها می‌نمایند دقت کنیم خواهیم دید که هر یکی از آنها را خدایی دانسته و برای هر یکی پرستشگاهها بنیاد نهاده بودند[1]. [نه] تنها مهر و ناهید و خرداد و مرداد مانند اینها که از باستان‌زمان آنها را می‌پرستیده‌اند آتشی که عنصری همچون دیگر عنصرهاست در دین زردشت جایگاهی پیدا کرده و آتشکده‌ها برای پرستش او برپا گردیده.

اینها بدعتهایی است که پس از زردشت در دین او پدید آمده و خود بنیاد آن دین را برانداخته. زیرا بنیاد آن یگانه‌پرستی بوده و این بدعتها جز بت‌پرستی نیست. اگر هرمزد یگانه آفریدگار جهان است و رشته‌ی همه‌ی کارها بدست اوست پس مهر و ناهید چه کاره‌اند؟! امشاسپند برای چیست؟! آیا چه تفاوتی میانه‌ی مهر و ناهید و خرداد و شهریور با زیوس و آتینا و هیرا (خدایان یونانیان بت‌پرست) هست؟!

وانگاه اگر پای این خدایان و نیمه‌خدایان در دین زردشت درمیان بوده پس زردشت کاری انجام نداده. زیرا اینان پیش از زمان او هم بودند و پیدایش او برای برانداختن اینان بود و بس.

گذشته از همه‌ی اینها چنانکه گفتیم باید پیغمبران آنچه را که خرد نمی‌پذیرد نگویند. آیا آن پندارهای بیخردانه و آن افسانه‌های کودکانه که در کتابهای زردشتیان درباره‌ی مهر و ناهید و امشاسپندان است خرد می‌پذیرد؟! آیا می‌توان با این افسانه‌های بی‌سر و ته معمای آفرینش را حل کرد؟! آیا رواست که بگوییم پاکمردی چون زردشت بمردم درس این افسانه‌های کودکانه را داده است؟! این پندارهای بیخردانه چه ارزشی دارد یا چه سودی بجهانیان می‌رساند که خدا پیغمبری برای یاد دادن آنها برانگیزد؟! اگر زردشت پیغمبر خدا بوده بایستی به کندن ریشه‌ی این بیخردیها کوشیده باشد نه برای یاد دادن و رواج دادن آنها ! [2]

۱ـ تا آنجا که ما می‌دانیم پادشاهان نخستین هخامنشی در نگارشهای خود که بر روی سنگها بازمانده و بزرگترین آنها نگارش بیستون است جز نام اهورامزدا را نمی‌برند. ولی پادشاهان آخری از مهر و ناهید نیز نام می‌برند و از نگارشهای تاریخنگاران یونانی پیداست که در زمانهای آخر هخامنشیان پرستش مهر و ناهید و برخی خدایان کهن دیگر رواج داشته است. شاید ما در این باره مقاله‌ی مفصل دیگری بنگاریم.

۲ـ (۱۱۵۰۴۱) ـ و

ـ نخستین گواه راستی هر پیغمبری نبرد او با بت‌پرستی است.

پس از زردشت پیغمبران دیگر نیز با بت‌پرستی نبرد کرده‌اند. نخستین کـار هـر پیغمبـری بلکـه نخستین گواه راستی او نبرد با این پتیاره‌ی[بلا] گمراهی است. ولی از آنجـا کـه در سرشـت آدمیـان گرایشی بسوی بت‌پرستی هست و بآسانی زبون پندارهای کج خود می‌شوند بویژه در زمانی که خردها روی به سستی و پستی آورده باشد از اینجا پیش از پیدایش پیغمبر اسلام و نزدیک بزمان پیـدایش او بار دیگر بت‌پرستی در جهان بالا گرفته بود.

این زمان دستاویزهای[مستمسک] دیگری پیدا شده : در سایه‌ی آموزگاریهای پیغمبران همه آن را دریافته بودند که این جهان با همه‌ی بیکرانی یک دستگاه بـیش نیسـت و نمی‌توانـد بـیش از یـک آفرنده داشته باشد. اینست که به یگانگی آفریدگار اذعـان داشـته ولـی از آنجـا کـه نـادانی دامنگیـر جهانیان بود بآسانی دست از دامن خدایان دروغی برنمی‌داشتند و برای هر یکی از آنها جـایی در زیـر دست خدای آفریدگار باز کرده از بهر هر کدام کاری می‌پنداشتند.

ـ جز از خدا کسی یا چیزی را دست‌اندرکارهای خدایی پنداشتن بت‌پرستی است.

زردشتیان را گفتیم که همه‌ی رنجهای پیغمبر خود را هدر ساخته هنـوز چنـد قرنـی از زمـان او نگذشته بار دیگر پای مهر و ناهید و خرداد و شهریور و مرداد و دیگر خـدایان دروغـی باسـتان را کـه زردشت برای برانداختن آنها برخاسته بود بمیان کشیده برای هر کدام جایگاهی در دسـتگاه اوهرمـزد پنداشته برای هر یکی پرستشگاهها برپا نموده «یشتها» آماده گردانیدند.[۱]

مسیحیان خود مسیح را که پیغمبری بیش نبوده خدایی ساخته اَنباز[=شریک] خدا گردانیـده و بسیاری از شاگردان مسیح و کشیشان بزرگ را دست‌اندرکارهای خدا می‌پنداشتند.

۱ـ «آهورامزدا به زردشت اِسپِنتمان گفت که مهر دارنده‌ی دشتهای فراخ را چون بیافریدم در شایستگی بستایش و نیایش بـا خود برابر آفریدم».

امروز به یقین پیوسته که این یشتها از زردشت نیست و قرنها پس از زمان او نوشته شده و این خـود دلیـل دیگـر اسـت کـه پرستش مهر و ناهید و امشاسپندان قرنها پس از زمان خود زردشت به دین او راه یافته. و از اینجا پیداست که چگونه آن دیـن بازیچه‌ی هوسهای این و آن بوده است.

یهودیان «یهُوَه[1]» خدای آفریدگار را تنها از آن خود دانسته او را کوچکتر و بی‌ارجتر از یک بتی گردانیده بودند.

عرب که بآیین هیچ پیغمبری نگرویده ولی از همسایگان یهودی و مسیحی خود چیزهایی شنیده و خدای آفریدگار را شناخته بودند باز دست از لات و مَنات و عُزاّ و دیگر خدایان دروغی خود برنداشته و آنها را میانه‌ی خود و خدای آفریدگار میانجی می‌پنداشتند.

در چنین هنگامی است که پیغمبر اسلام برخاسته.

ـ اسلام آخرین درس خداشناسی را بجهانیان داده.

اسلام همه‌ی راههای بت‌پرستی را دنبال کرده و بکندن بنیاد آنها کوشیده : جز خدا کسی یا چیزی را دست در آفرینش گیتی پنداشتن ، جز خدا از بهر کسی یا چیزی یارایی در گردش جهان انگاشتن ، جز خدا بکسی یا چیزی سر فرود آوردن یا گردن کج کردن یا ستایش نمودن ، میانه‌ی خود و خدا کسی یا چیزی را میانجی ساختن ـ همه‌ی اینها بت‌پرستی و برای خدا انباز شناختن است.

راهی را که زردشت باز کرده و این زمان بسته شده بود اسلام دوباره آن را باز کرده و بسیار پهناورتر گردانیده و از هر خس و خاشاکی پیراسته است.

ـ میانه‌ی زردشت و محمد جدایی نیست.

در اینجا روی سخن را بر زردشتیان برگردانیده می‌گوییم : شما اگر بخود زردشت دلبستگی دارید باید گفت سخت گمراهید. خود زردشت پیغام‌آوری بیش نبوده و همانا ارج او از آن پیغامی است که آورده پس زهی گمراهی آن کسانی که به پیغام ارجی نگزارده دل در خود پیغام‌آور ببندند.

اگر دلبستگی شما به دین زردشت است چنانکه گفتیم میانه‌ی دین او با دین اسلام هرگز جدایی نیست. اگر زردشت بنیاد یگانه‌پرستی را گزارده پیغمبر اسلام آن را هرچه استوارتر گردانیده و هر

۱ـ Yahovah ـ و

زردشتی ـ اگر براستی پیرو زردشت است ـ باید سخت هوادار اسلام باشد.

اگر گفتگوی شما بر سر مهر و ناهید و خرداد و شهریور است که اسلام آنها را دور رانده و از این جهت با اسلام کینه می‌ورزید دریغا که شما از یگانه‌پرستی بهره ندارید و بیهوده خود را «زردشتی» یا «بهدین» می‌خوانید!

مهر و ناهید و این پندارهای بیخردانه چه ارجی دارند که کسانی دربند آنها باشند و آنها را مایه‌ی کینه‌ورزی با هموطنان خود سازند؟! خود شما اگر اندکی اندیشیده و آن پندارها را در ترازوی خرد بسنجید هرآینه بیزاری از آنها خواهید جست! آن ستایشها که در یشتها از این خدایان نابود پنداری کرده شده انصاف بدهید که سخت کودکانه است! دریغ از هوش و خرد آدمی که گرفتار چنین پندارهایی باشد!

ـ دین آزادگی و گردنفرازی است.

این سخن را دوباره می‌گویم که دین آزادگی و گردنفرازیست. نتیجه‌ی خداشناسی این باید بود که هر کس آزاده و گردنفراز زیست کرده از کسی و از چیزی هرگز نترسد و جز خدا پروای هیچ چیزی را نداشته باشد. ولی زردشتی باید همیشه از مهر و ناهید و خرداد و مرداد و شهریور و رَشْن و فلان و بهمان ترسیده یک‌نیم عمر خود را در ستایش و نیایش این خدایان نابود پنداری بسر دهد. با اینهمه زردشتیان دعوای یگانه‌پرستی دارند!

ـ بیخرد مردمی که در پیری به بازیچه‌های کودکانه برخیزند.

چنانکه گفتیم زیوس و آتینا و هیرا و آپولوی یونانیان و ناهید و مهر و خرداد و مرداد ایرانیان و لات و مَنات و عُزّای تازیان ـ همه‌ی اینها یادگار دوره‌ی کودکی جهان است. در آن زمانی که مردم راز آفرینش را درنیافته کارهای این جهان را جداگانه می‌پنداشتند هم برای هر یک کار خدای دیگری می‌انگاشتند. ولی سپس پیغمبران برخاسته و راز آفرینش را بمردم روشن گردانیدند و با دلیلهای بسیار نشان دادند که این جهان را یک آفریدگار بیش نیست و او نیازی بمردم ندارد و از

آدمیان جز پاکدلی چیز دیگری را خواستار نیست و کسی را جز در کیفر بدکرداریهای خود گرفتار شکنجه نمی‌گرداند.

بدینسان جهان از دوره‌ی کودکی بیرون آمده و می‌توان گفت امروز به سرحد پیری رسیده بعبارت دیگر امروز جهان از دیده‌ی شناختن راز آفرینش پیشرفتهای خود را کرده و آنچه را بایستی بداند دانسته. با اینحال کسانی هنوز دربند آن خدایان نابود پنداری که یادگارهای زمان کودکی جهان می‌باشد هستند و هنوز آنها را فراموش نساخته‌اند.

نه تنها برادران زردشتی ما که پندارهای بی‌پایه‌ی چهارهزار سال پیش را دستاویز و خود را گرفتار آنها نموده‌اند و در چنین زمانی که مردم از دین روگردانند و تنها به پشتیبانی خرد است که می‌توان با دشمنان دین نبرد نموده پنجه‌ی آنان را برتافت ایشان یک رشته پندارهای بیخردانه را بنام دین پیش می‌آورند ، درمیان اروپاییان نیز گرایشی بسوی خدایان کهن یونانی پیدا شده و پیاپی نام آپولو و زیوس و دیگران شنیده می‌شود.

این کار درست بدان می‌ماند که کسانی در شصت و هفتاد سالگی یاد روزهای کودکی را کرده بجای کارهای سودمند به بازیچه‌های کودکانه بپردازند و آن را ننگ خرد و دانش خود نشمارند.

یا بدان می‌ماند که افسانه‌ی گاوماهی که در زمانهای بسیار باستان و در آن دوره‌ی کودکی گیتی در سراسر شرق و غرب شایع بوده کسانی امروز هم دست از آن افسانه برنداشته و آنهمه کشفهایی را که درباره‌ی چگونگی زمینها و آسمانها در دست هست بهیچ نشمارند. آیا چنین کسانی درخور بیزاری نیستند.

ــ نزد خدا تازی و پارسی نیست.

اگر عنوان زردشتیان در نپذیرفتن اسلام و پافشاری در دین زردشت تعصب عرب و ایرانی است باید پرسید مگر نزد خدا نیز چنین تعصبی هست که جز از ایرانیان پیغمبری برنگزینند؟!

چنین تعصبی همانا بدان می‌ماند که ایرانیان طب اروپایی را بعنوان آنکه از اروپاست نپذیرند. یا

یونانیان بطب کهنه‌ی جالینوسی بسنده کرده همه‌ی پیشرفتهایی را که در آن علم تاکنون شده بدستاویز آنکه از یونانیان نیست بهیچ نینگارند.

یا کسانی هنوز هم شبها شمع و پیه بسوزانند و صد گونه چراغهایی را که تاکنون اختراع شده بعنوان آنکه ازآنِ خود ما نیست بخانه‌های خویش راه ندهند. از چراغ برق با آن درخشانی و پاکیزگی بیزاری جسته خود را از آن بی‌بهره گردانند!

یا آنکه راهروانی در بیابان راهی بخطا پیش گرفته و سرگشته و گمراه باشند و کسی نه از نژاد خود آنان براهنمایی برخاسته و راه راستین را بآنان بنماید ولی آنان بتعصب نژادی سخن او را نانیوشیده بگیرند و همچنان راه گمراهی خود را دنبال نمایند.

آیا چنین کسانی درخور نکوهش نیستند؟!

دریغا ما در کارهای بی‌ارج زندگانی از پیروی دیگران و پذیرفتن سخن بیگانگان پروا نداریم و نه تنها در کارهای سودمند و در دانستنیها پیروی از بیگانگان ـ بیگانگان بسیار دور ـ می‌نماییم بلکه در بدآموزیها و گمراهیها نیز سپرده‌ی آنان می‌باشیم.

ولی در خداشناسی و دانستن راز آفرینش که مهمترین دانستنی اوست و باید بیش از هر چیز بآن پرداخت پایبند تعصبهای بیجا گردیده از شنیدن و فهمیدن سخنان بسیار روشن و استوار هم بازایستاده پندارهای بی‌بنیاد و افسانه‌های بی‌پایه‌ی چندین هزار ساله را بعنوان آنکه ازآنِ خود ماست بر دلیلهای روشن و آشکار برتری میدهیم.

بارها گفته‌ایم و دوباره می‌گوییم : دین نه ازآنِ زردشت و نه ازآنِ محمد می‌باشد بلکه ازآنِ خداست و خدا برای همه‌ی جهان می‌باشد.

دین فهم و دریافت آدمی است. و هرگز نمی‌توان در فهم و دریافت پایبند تعصب نژادی گردید.[۱]

۱ـ (۱۱۶۰۱۳) ـ و

در پیرامون شَت زردشت و آیین او

ما چون بارها نام زردشت را برده و او را فرستاده‌ی خدا خوانده‌ایم پرسشهای بسیاری دربـاره‌ی او می‌شود. یکی می‌گوید : چه دلیل بفرستادگی او دارید؟.. دیگری می‌پرسد : آیا راسـت اسـت از مـردم آذربایجان بوده و آیا دلیـل آن چیسـت؟.. سـومی زناشـویی بـا خویشـان نزدیـک را کـه زردشـتیان می‌داشته‌اند عنوان نموده می‌خواهد خرده گیرد. اینها ما را باین گفتار واداشته است.

نخست می‌باید دانست که گفتگو از زردشت و آیین او را نباید مایه‌ی سرگرمی ساخت. اینکـه مـا سخن ازو راندیم ، چون در ایران یک دسته او را یگانه فرستاده‌ی خدا می‌شناسند و جـز او دیگـری را نمی‌پذیرند ، و از اینسوی دسته‌ی انبوهی او را فرستاده نمی‌شمارند ، و این یک زمینـه‌ی دوتیرگـی و پراکندگی می‌باشد ، و ما می‌خواهیم دوتیرگیها و پراکندگیها را از هر راهی که باشد از میان برداریم ، از اینرو بآن سخنان پرداختیم.

ولی چنانکه اندیشه‌های پراکنده زیان‌آور اسـت بگذشـته پـرداختن و آن را مایـه‌ی سرگرمی ساختن نیز زیانها دارد. زندگانی راه خواهد ، و باید در راه همیشه چشـم بسـوی جلو داشتن. مردمی که بگذشته پردازند رستگار نگردند.

شَت زردشت را باید در تاریخ شناخت ، و اگر راستی را درباره‌ی او خواهند باید گفت : فرسـتاده‌ی خدا بوده ولی یگانه فرستاده نبـوده. **جهان آفرینش بسیار بزرگتر از آنست که بر سر یک تـن و دو تن گردد.**

اینکه می‌گویند : « چه دلیل بفرستادگی او هست؟ » این پس از آن است کـه معنـی فرسـتادگی دانسته شود. امروز انبوه مردم معنی آن را نمی‌دانند. چیزی شنیده و یاد گرفته‌اند و اندیشه‌ی روشـنی درباره‌ی آن نمی‌دارند. اگر بپرسید خواهید دید هر کسی سخن دیگری مـی‌رانـد. مـا معنـی آن را در

شماره‌های سالهای گذشته‌ی *پیمان* نگاشته‌ایم. ولی اگر کسی خواهد بهتر و روشنتر داند باید [کتاب] «راه رستگاری» را خواند. در آنجا معنی راستین فرستادگی بازنموده شده و همان معنی درباره‌ی شَت زردشت نیز هست. دیگران چگونه او هم آنگونه.

اینکه می‌پرسند : «آیا راست است از مردم آذربایجان می‌بوده؟..» این را در کتابهای زردشتیان نوشته‌اند. در وَندیداد پهلوی می‌گوید : «از مردم ری می‌بود» و هم در آنجا می‌گوید : «این ری جز ری شهر شناخته‌ی بزرگ و خود جایی در آذربایجان می‌بوده». ولی ما اگر آذربایجانی بودن زردشت را ندانیم از مردم شمال بودن او را می‌دانیم ، و این از روی سنجش زبان اوستا و از راه آگاهیهای زبانیست.

زمانی که زردشت برخاسته در شمال ایران تیره‌ی ماد و در جنوب آن تیره‌ی پارس نشیمن می‌داشته‌اند. ما درباره‌ی زبان اینان جستجو کرده بدست آورده‌ایم که هر دو تیره (همچنین تیره‌های دیگر آری) یک زبان می‌داشته‌اند. چیزی که هست پاره‌ای جداییهایی درمیان می‌بوده : یکی اینکه پاره‌ای حرفها بجای یکدیگر می‌آمده. بدینسان که آنچه در شمال با شین و گاف و زاء گفته می‌شده در جنوب آنها را با سین و جیم و دال می‌گفته‌اند. چنانکه هنوز هم شمیران و گهرام در شمال و سمیرم و جهرم در جنوب یادگار آن جداییهاست. بجای «دانستن» در کردی «زانن» می‌آید. بجای «داماد» در سمنانی «زوما» گفته می‌شود.

این آگاهی‌ایست که ما از زبان آن زمان داریم و چون اوستا را که نامه‌ی شَت زردشت است می‌سنجیم آن را از روی زبان شمال می‌یابیم و از اینجا می‌دانیم زردشت از مردم شمال می‌بوده.

اگرچه اوستایی که در دست ماست همه‌ی آن در یک زمان نوشته نشده و از زبانی که در هر تکه‌ی آن بکار رفته پیداست که ازآنِ یک زمان نمی‌باشد و بیگمان همه‌ی آن از زردشت نیست ، و آنچه از زردشت بوده در آن نیز دست برده‌اند و دیگر ساخته‌اند ولی اینها با گفته‌ی ما ناسازگار نیست. زیرا اگر یک بخش بس کوچکی از اوستا از زردشت باشد آن خواست ما بدست آمده. اگرهم بگوییم

همگی ساختگی است باز زیانی نخواهد داشت. زیرا کسانی که سخنانی ساخته و بنام گفته‌ی زردشت میان مردم رواج می‌داده‌اند بیگمان زبان آن پاکمرد را بکار می‌برده‌اند نه زبان دیگری را.

دوباره می‌گویم : اینها از دیده‌ی تاریخ و تنها از بهر آنست که اگر کسانی بخواهند یاد گیرند. اگر کسی نخواست و یاد نگرفت هیچ باکی نیست و **هرگز نباید بر روی این چیزها رنجیدگی نمود و از هم جدا گردید. گذشته گذشته و ما را می‌باید که بامروز پردازیم و در اندیشه‌ی آینده باشیم.** اوستا که نام بردم و گفتم آن را نامه‌ی زردشت می‌شناسند امروز را بیش از این ارجی ندارد که نمونه‌ای از زبان باستان ایران می‌باشد ، وگرنه هیچ سود دیگری از آن نتوان برداشتن. **یک پاکمردی که روزی مایه‌ی رستگاری ملیونها مردمان گردیده امروز نشاید نام او را مایه‌ی پراکندگی و درماندگی گردانید.**

اما زناشویی با خویشان نزدیک که زردشتیان می‌داشته‌اند دلیلها از تاریخ در دست است که چنین چیزی در آیین زردشت نبوده ، بلکه در آیین او نیز زناشویی با خویشان نزدیک ناروا شمرده می‌شده. آری در قرنهای دیرتر (در زمان ساسانیان) چنین زناشویی درمیان زردشتیان رواج می‌داشته که آن را نه تنها روا می‌شمارده‌اند ، بلکه یک کار نیک و مایه‌ی خشنودی خدا می‌انگارده‌اند. کتابی بنام «اَردای ویراف» بزبان پهلوی در دست ماست که در آن داستانی ـ یا بهتر بگویم : افسانه‌ای[۱] ـ بدینسان می‌نگارد که ویراف نامی که مرد پاکدامن و از پیشوایان بزرگ زردشتیگری می‌بوده روانش از اینجهان بیرون رفته و در آسمانها بگردش پرداخته و از آنجا آگاهیهایی آورده. در آغاز داستان چنین می‌نگارد که ویراف را هفت خواهر می‌بود و آن پاکدامن هر هفت تن را بزنی خود گرفته بود. در خود داستان نیز گفته‌هایی درباره‌ی زناشویی با خواهر و دختر و آنکه این کار مایه‌ی خشنودی خداست دیده می‌شود.

۱ـ در نوشته‌های *پیمان* جدایی آشکاری میان داستان و افسانه هست بدینسان که داستان راستست ولی افسانه از روی پندار و انگار پدید آمده.

نیز ما در تاریخ می‌خوانیم که خسرو پرویز دختر خود را بزنی مـی‌داشـته. پـیش از آن در زمـان هخامنشیان داریوش سوم را می‌خوانیم که خواهر خود را بزنی می‌داشته. اردشیر دوم را می‌خوانیم که دختر خود را بزنی گرفت. پیش از همه داستان کنبوجیا و آتوشا را می‌شناسیم که کنبوجیا بـه آتوشـا دل باخت و با آنکه خواهرش بود او را بزنی گرفت. اینها می‌رساند کـه از زمـان هخامنشـیان اینگونـه زناشویی در ایران رخ می‌داده و در قرنهای دیرتر رواج بیشتر یافته.

لیکن همان داستان کنبوجیا و آتوشا بدانسان که هردوت نوشته می‌رساند کـه چنـین کـاری در آیین زردشت ناروا شمرده می‌شده. چه او می‌نویسد : کنبوجیا چون دل به آتوشـا باخـت و در مهـر او بیتابی می‌نمود از موبدان دستور خواست که او را بزنـی گیـرد. موبـدان همـه گفتنـد : چنـین کـاری نارواست. ولی کنبوجیا پافشاری می‌نمود و یکی از موبدان چنین گفت : خواست پادشاه از همه بـالاتر است. با این گفته راه بروی او باز کرد.

از این نگارش دو چیز پیداست : یکی آنکه پادشاهان هخامنشی با همه‌ی نیرومندی و خودکامگی پابستگی به دین می‌نموده‌اند و در کردار و رفتار دستور از موبـدان می‌خواسـته‌اند. ایـن از داسـتانهای دیگر نیز بدست می‌آید ، و بیگمان از چیزهایی که مایه‌ی آن پیشرفت و نیرومنـدی بیماننـد گردیـده پاکدامنی و خویشتنداری پادشاهان پیشین هخامنشی بوده.

دیگری اینکه در آیین زردشت زناشویی با خویشان نزدیک سخت ناروا شمرده می‌شده تا آنجا که موبدان در پاسخ کنبوجیا ناگزیر بوده‌اند آن را بمیان آورند و بچشم‌پوشـی از آن دلیـری نتوانسـته‌اند. چیزی که هست این آیین را کنبوجیا (بدستاویز گفته‌ای از یک موبد) شکسته است.

در داستان اردشیر دوم نیز چنانکه پلوتارخ[1] نوشته او با همه‌ی دلبستگی بـدختر خـویش (نـام او نیز آتوشا بوده) ، آن را نهان می‌داشته و شرم می‌کرده. لیکن مـادرش (مـادر اردشـیر) بـاو دل داده و بدریدن پرده‌ی شرم واداشت و باو چنین گفت : «آیین و اندیشـه‌های یونانیـان را پـایینتر از خـودت

۱ـ Plutarch ـ و

بگیر ...». از این پیداست که آیین چنان کاری را روا نمی‌شمرده و با همه‌ی کاری که کنبوجیا کرده بوده هنوز مردم آن را ناروا می‌شناخته‌اند و اینست اردشیر از آن شرم می‌کرده. ولی چون اردشیر نیز بانگیزش مادرش بچنان زناشویی برخاسته درمیان مردم از بدی آن کاسته و کم‌کم بجایی رسیده که آن را از آیین زردشت گرفته و یک کار نیک شمارده‌اند.

این خود نمونه‌ی آنست که یک دین چون قرنها بر آن گذشت چگونه گوهر خود را از دست داده دستخوش بلهوسان گردد.[۱]

وَرجاوَند[۲] نامها

همه می‌دانند که چون شت زردشت برخاسته و مردمان را بآفریدگار یگانه خوانده او را «آهورامزدا» (هرمزد) نامیده ، و موسا به عبری او را «یهُوَه» خوانده و پاکمرد اسلام به عربی «الله» نام گزارده ، و ما امروز «خدا» می‌خوانیم. اینها همه ورجاوند نامهای آفریدگار است. باید همه را بزرگ گرفت و گرامی داشت و پاسدارانه رفتار کرد. باید دانست که بزرگترین نامیست و بزرگتر از همه‌ی نامهایش گرفت. بدینسان که تا می‌توان کمتر بر زبان راند. و اگر نیاز افتاده بکلمه‌های «آفریدگار» و «پروردگار جهان» و مانند اینها بس کرد ، و در جاهای ناشاینده و درمیان شوخیها و یا گفتگوهای سبک آن را نیاورد ، و از سوگند بآن چه راست و چه دروغ پرهیز کرد ، و آن را با نامهای دیگری اگر چه نامهای برانگیختگان باشد به یک رشته نکشید ، و بهنگام گفتن هوش داشت و این دانست که چه نام ورجاوند بزرگی بر زبان می‌رود.

...

۱ـ (۵۰۱۰۰۹) ـ و

۲ـ ورجاوند = ارجمند از دیده‌ی دین و خداشناسی ، مقدس. ـ و

کلمه‌های «ایزد» و «یزدان» در زبان فارسی از یادگارهای زردشتیگریست بدینسان که چون دین زردشت آلوده گردیده و پرستش مهر و ناهید و شهریور و مرداد و مانند اینها جا در آن برای خود باز کرده گویا اینان بوده که ایزد یا یزدان می‌نامیده‌اند و باشد که بمعنی دیگری بکار برده‌اند. هرچه هست اینها نامهای آفریدگار یگانه نیست و اکنون نیز نباید آنها را نام او دانست و بلکه باید آنها را دور انداخت و فراموش گردانید. چیزهای بسیاری هست که باید از میان بریم و فراموش کنیم و یکی از آنها اینهاست. کلمه‌هایی که هزارها سال نامهای بتهای پنداری بوده چه سزاست که بآفریدگار یگانه گفته شود؟!..[۱]

۱ـ (۶۰۲۱۱۳) ـ و